



پیغام عشق

قسمت هفتصد و چهل





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۳ گنج حضور، بخش چهارم

نیست عقلش، تا دم زنده زند
نیم عقلی نه، که خود مرده کند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۷

آن شخص نادان که فضاگشایی نکرده و افسانه من ذهنی را با خودش حمل می کند نه عقلی دارد که مانند انسان های زنده به حضور، بر حسب خرد درونش حرف بزند و برکت زندگی را در جهان پخش کند و نه «نیمه عقلی» که نسبت به من ذهنی بمیرد و خود را متواضعانه در برابر خردمندان حقیقی تسلیم کند و بگوید من چیزی نمی دانم.

مردهی آن عاقل آید او تمام
تا برآید از نشیب خود به بام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۸

اگر آن نادان، نیمه عقلی داشت خود را تماماً در برابر مولانا، آن عارف خردمند، تسلیم می کرد، مرتب ابیاتش را می خواند، انتخاب های خود برحسب باورهای همانیده، کینه، ترس و خشم را کنار می گذاشت و نسبت به من ذهنی می مرد تا از پایین ترین سطح، فضای بی عقلی و همانیده من ذهنی، به بلندای آسمان فضای گشوده شده بیاید.

عقل کامل نیست، خود را مرده کن
در پناه عاقلی زنده سخن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۹۹

اگر «عقل کامل» نداری خودت را در پناه سخنان و ابیات زنده کننده انسان «عاقلی» همچون مولانا تسلیم کن، از خداوند کمک بگیر، به نواقص و دردهایت اعتراف کرده، درد هشیارانه بکش و بگو نمی دانم.

زنده نی تا همدم عیسی بُود
 مرده نی تا دَمگه عیسی شود
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۰

این شخص نادان، «زنده» نیست تا «همدم عیسی» شود و از طریق قرین، زندگی زنده را در درون من‌های ذهنی به ارتعاش درآورد و «مرده» هم نیست که با دم زنده‌کننده «عیسی»، به زندگی زنده شود.

جان کورِش گام هر سو می‌نهد
 عاقبت نجهد، ولی برمی‌جهد
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۱

جان کور من‌ذهنی‌اش به هر سویی کورکورانه قدم می‌گذارد و از هر چیزی که ذهنش نشان می‌دهد [مثل پول، همسر، فرزند، مقام، دانش، باورها و دردها] زندگی می‌خواهد ولی سرانجام از فضای ذهن بیرون نمی‌رود؛ بلکه مرتب از یک وضعیت ذهنی به وضعیت و هم‌هویت‌شدگی دیگر حرکت می‌کند.

قصه‌ی آن آبگیر است ای عنود
که درو سه ماهی اشگرف بود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۲

آبگیر: بر که، استخر
عنود: ستیزه‌گر، معاند. اشگرف: شگرف، خوب، نیکو، بزرگ
ای من ذهنی ستیزه‌گر، مطلبی که می‌خواهم بگویم حکایت آن «آبگیری» است که در آن سه نوع ماه شگفت‌انگیز
زندگی می‌کردند. [آبگیر در این جا نماد ذهن و ماهی نماد همه انسان‌ها است.]

در کلیله خوانده باشی، لیک آن
قشر قصه باشد و، این مغز جان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۳

شاید تو این حکایت را در کتاب «کلیله و دمنه» خوانده باشی ولی آنچه خوانده‌ای ظاهر «قصه» است و مطالبی
که اینک توضیح می‌دهم «مغز» و حقیقتِ اسرارِ آن است.

چند صیّادی سوی آن آبگیر
بر گذشتند و، بدیدند آن ضمیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۴

چند «صیّاد» از کنار «آبگیر» می گذشتند که آن سه ماهی را درون آب دیدند. [ما انسان‌ها در جهان ذهن گیر کرده‌ایم و صیادان زیادی می‌خواهند از هشیاری ما استفاده کنند. ما باید هرچه زودتر از این آبگیر ذهن بیرون رفته و به سوی دریای یکتایی برویم تا گرفتار صیادان نشویم.]

پس شتابیدند تا دام آورند
ماهیان واقف شدند و هوشمند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۵

صیادان باعجله رفتند که «دام» بیاورند اما «ماهی‌ها» خطر آنان را احساس کرده و متوجه موضوع شدند.

آنکه عاقل بود عزمِ راه کرد
عزمِ راهِ مشکلِ ناخواه کرد

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۶

ناخواه: ناخواسته، طلب نکرده، نامطلوب
آن ماهی که «عاقل» بود متوجه خطر صیادان شد و فوراً حرکت کرد و «عازم راهی» دشوار شد که برایش مطلوب و خوشایند نبود. یعنی ما هم که می‌خواهیم از فضای محدودیت ذهن به فضای یکتایی برویم، ترک آن جا برایمان سخت و ترسناک است و نمی‌دانیم که اگر از دوستانمان جدا شویم، برایمان چه پیش می‌آید.

گفت: با اینها ندارم مشورت
که یقین سستم کنند از مقدرت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۷

مقدرت: قدرت و توانایی. آن ماهی عاقل پیش خود گفت: با این دو ماهی «مشورت» نمی‌کنم؛ چراکه قطعاً مرا در عزمِ راسخ و توانایی‌های زیادی که دارم، پشیمان و سست خواهند کرد. [شما حتی برای رسیدن به هدف‌های این جهانی هم نباید با من‌های ذهنی که از سستی، بی‌قدرتی و تنبلی حرف می‌زنند مشورت کنید. مخصوصاً نباید درمورد رفتن از ذهن به فضای یکتایی با کسی مشورت کنید.]

مهر زاد و بوم بر جانشان تند
گاهلی و جهلشان بر من زند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۸

زیرا مهر و علاقه به زادگاه، فضای ذهن و همانیدگی‌های این جهانی، تأیید و توجه و محبت من‌های ذهنی، روح و جانشان را فرا گرفته است؛ پس تنبلی و غفلتِ آنان از طریق قرین در من نیز تأثیر می‌گذارد.

مشورت را زنده‌ای باید نکو
که تو را زنده کند، و آن زنده کو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۹

[مولانا به ما می‌گوید:] برای «مشورت» کردن باید کسی را انتخاب کنید که به حضور زنده باشد و با ارتعاش
زندگی، تو را نیز به خدا و مرکز عدم زنده کند. اما چنین انسانی که زنده به زندگی باشد، کجا پیدا می‌شود؟!]

ای مسافر با مسافر رای زن
زآنکه پایت لنگ دارد رای زن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۰

ای «مسافر» که می‌خواهی از فضای درد من‌ذهنی به فضای یکتایی بروی، با مسافری که او هم مثل تو روی
خودش کار می‌کند مشورت کن. اگر با «زن» یعنی من‌ذهنی مشورت کنی «پایت لنگ» می‌شود؛ چراکه او قصد
سفر به فضای یکتایی را ندارد و تو را نیز از ادامه راه باز می‌دارد.

از دَم حُبِّ الْوَطَنِ بگذر مایست
که وطن آن سوست، جان این سوی نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۱

از این افسون «حُبُّ الْوَطَنِ» که «وطن» من ذهن است و باید آن را دوست داشته باشم، بگذر؛ چراکه ای «جان»،
تو هشیاری هستی و وطن حقیقی تو «آن سو»، یعنی فضای یکتایی ست و در «این سو»، در فضای ذهن، نیست.

حدیث
«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ.»
«وطن دوستی از ایمان است.»

گر وطن خواهی، گذر زان سوی شَط
این حدیث راست را کم خوان غلط
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۲

شَط: رودخانه

اگر خواهان «وطن» حقیقی خود هستی، از این جوی همانیدگی و هشیاری جسمی که با درد همراه است عبور کن
و به آن سو، به فضای یکتایی برو که هیچ همانیدگی در تو نماند. این حدیث درست را غلط نخوان که
«حُبُّ الْوَطَنِ»، دوست داشتن وطن از ایمان است. وطن تو ذهن، گم شدن در فکرها و درد کشیدن نیست بلکه
فضای یکتایی ست.

در وضو هر عضو را وردی جدا
آمده ست اندر خبر، بهر دعا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۳

مثلاً به هنگام «وضو» گرفتن برای شستن هر عضوی «وردِ جداگانه‌ای» سفارش شده است.

چونکه استنشاق بینی می کنی
بوی جنت خواه از رب غنی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۴

استنشاق: به بینی کشیدن مایع یا چیزی، بو کردن چیزی. وقتی که به هنگام وضو آب را به بینی ات می کشی از پروردگار بی نیاز بوی بهشت را طلب کن. به عبارتی دیگر مولانا می خواهد بگوید که این ابیات یا مطالب معنوی و دینی را، برای فضاگشایی و حس بوی عشق، بوی خدا، باید بخوانی.

تا تو را آن بو گشد سوی جنان
بوی گل باشد دلیل گلبنان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۵

جنان: جمع جنة به معنی بهشت، باغ. لُبْن: بوته گل
تا آن رایحه دلنواز فضای گشوده شده تو را به سوی باغ های بهشتی، فضای یکتایی، بکشد؛ زیرا بوی عشق که با فضاگشایی می آید، دلیل بر وجود بوته های گل است.

چونکه استنجا کنی، ورد و سُخُن
این بُودَ یا رب تو زینم پاک کُن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۶

استنجا: مخفف استنجا، به معنی تطهیر خود پس از قضای حاجت است. این مسأله آدابی دارد که در کتب
مربوطه آمده است.
وقتی که پس از قضای حاجت می‌خواهی خودت را بشویی باید «ورد» زبان تو این باشد که پروردگارا مرا از
پلیدی «پاک» فرما.

دست من اینجا رسید، این را بشُست
دستم اندر شستن جانست سست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

خداوندا، «دست من» به اینجا رسید و آلودگی را شست و پاک کرد اما دست من در ذهن، در شستن روحم از
همانیدگی‌ها و دردها ناتوان است.

ای ز تو گس گشته جان ناکسان
دست فضل توست، در جان ها رسان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۸

ناگس: پست، حقیر، فرومایه
ای خداوندی که جان من های ذهنی حقیر به کمک تو ارزش و اعتبار پیدا کرده است. این دست فضل و احسان
توست که می تواند ذهن و مرکز انسان ها را از آلودگی ها پاک کند.

حدّ من این بود، کردم من لئیم
ز آن سوی حد را نقی کن ای کریم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۹

نقی: پاکیزه و نظیف
خداوندا، من حقیر همین اندازه توانستم پرهیز کرده و پوست خود را از ناپاکی و پلیدی پاک کنم. پس ای خداوند
کریم آن همانیدگی هایی که پاک کردن آن ها فراتر از حد و توان من است را خودت پاک فرما.

از حَدَثِ شُسْتَمِ خدایا پوست را
از حوادث تو بشو این دوست را
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

حَدَث: مدفوع، سرگین
خداوندا، من جسم خود را از نجاست پاک کردم اما این روح و هشیاری را تو از همانیدگی‌ها پاک فرما.

آن یکی در وقت استنجا بگفت
که مرا با بوی جَنَّتِ دار جُفت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۱

شخصی به هنگام قضای حاجت گفت: خداوندا، مرا با رایحه‌ی بهشت جفت و قرین کن یعنی بویِ بهشت، بوی
فضای یکتایی را به مشام من برسان.

گفت شخصی: خوب ورد آورده‌ای
لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۲

شخصی که دعای او را شنید گفت: دعای خوبی خواندی ولی سوراخ دعا را گم کرده‌ای.

این دعا چون ورد بینی بود، چون
ورد بینی را تو آوردی به کون؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۳

زیرا این دعا را برای شستن بینی می‌خوانند اما چرا تو دعای مخصوص بینی را به نشیمنگاه آورده‌ای؟ [نشیمنگاه
که باید آن را از آلودگی شست همین ذهن من‌دار و ستیزه‌گر انسان است. باید دید هنگام خواندن ابیات مولانا
یا هر عبادتی، حضور و فضاگشایی داریم یا به فضا‌بندی، ستیزه، قضاوت و مقاومت مشغولیم؟ من‌ذهنی دائماً با
کثافات و محتویات ذهن بازی می‌کند و از آن جنس است ولی انتظار بوی بهشت دارد؛ در حالیکه این بوی
بهشت تنها از فضای گشوده‌شده می‌آید.]

رایحه جنت ز بینی یافت حرّ
رایحه جنت کی آید از دبر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۴

حرّ: آزاد. منظور کسی است که از قید تعلّقات آزاد باشد.

دبر: سرین، نشیمن

انسانی که از ذهن و همانیدگی‌ها آزاد شده‌است رایحه‌ی بهشت را از طریق بینی یعنی مرکز عدم و فضای گشوده شده پیدا می‌کند. چگونه ممکن است که از نشیمنگاه، یعنی ذهن بوی بهشت بیاید؟

ای تواضع برده پیش ابلهان

وی تکبر برده تو پیش شهان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۵

ای کسی که در برابر من‌های ذهنی ابله، فروتنی و تواضع نشان می‌دهی و به آن‌ها احترام می‌گذاری، اما در برابر شاهان عارف مثل مولانا تکبر و خودنمایی نشان می‌دهی.

آن تکبر بر خسان خوب است و چُست
 هین مرو معکوس، عکسش بند توست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۶

آن تکبر و خودنمایی تو در برابر من‌های ذهنی بسیار نیکو و شایسته است. آگاه باش و معکوسش را کنار بگذار؛ زیرا عکسش، راه نجات از زندان ذهن را به روی تو می‌بندد. [ما باید از این ابیات به صورت آینه استفاده کنیم و متوجه شویم که از چه کسی پند می‌گیریم؟ آیا تواضع و سجده پیش کسانی می‌کنیم که با ذهن سروکار دارند یا برای پیدا کردن راه درست به حرف مولانا گوش می‌کنیم؟]

با تشکر:
 تنظیم‌کننده متن: لیلا
 گوینده: لیلا



خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۳ گنج حضور، بخش پنجم

از پی سوراخ بینی رُست گُل

بو وظیفه بینی آمد ای عَتَل

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۷

عَتَل: بدخلق خشن

ای بدخلق خشن، گُل برای سوراخ بینی روییده و بوییدن وظیفه بینی است. یعنی اگر بخواهی بوی زندگی را بفهمی باید با فضاگشایی روزنی به سوی خدا باز کنی و از جنس عدم شوی.

بوی گل پهر مشام است ای دلیر
جای آن بو نیست این سوراخ زیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۸

مشام: مشام، محلّ قوه شامه، بینی
ای دلاور بوی گل، بوی خدا، برای مشام جان توست که اگر مرکزت عدم باشد این بوی عشق را استشمام
می کنی. سوراخ نشیمنگاه یعنی مشغول بودن به کارهای ذهنی من دار جای استشمام آن رایحه دلنواز عشق و
دریافت پیغام زندگی نیست.

کی ازین جا پوی خلد آید تو را؟
بو ز موضع جو، اگر باید تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۹

چگونه ممکن است که از مرکز همانیده و من ذهنی برای تو بوی بهشت بیاید؟ از آنجا فقط می توانی بوی درد را
حس کنی. اگر بوی بهشت را می خواهی باید از فضای گشوده شده و مرکز عدم آن را بجویی.

همچنین حُبُّ الْوَطَنِ باشد درست
تو وطن بشناس، ای خواجه نخست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۰

همچنین حدیث حُبُّ الْوَطَنِ سخنی درست است، اما ای انسان، به شرط اینکه اول تو وطن یعنی فضای
گشوده‌شده و مرکز عدم خود را بشناسی و این حدیث را برای ذهن نخوان.

گفت آن ماهی زیرک: ره گنم
دل ز رأی و مشورتشان بر گنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۱

[مولانا به ادامه حکایت آن سه ماهی باز می‌گردد و می‌گوید:] آن ماهی هوشیار گفت: با تلاش و تکاپوی خود،
راهی پیدا می‌کنم و از مشورت با آن دو ماهی صرف‌نظر می‌کنم زیرا آن‌ها وطن، فضای گشوده‌شده، را
نمی‌شناسند. [برای پیمودن راه هشیاری حضور نیازی نیست با کسی مشورت کنی، بدون اتلاف وقت، اتفاق این
لحظه را بازی دانسته و فضای گشوده‌شده را جدی بگیر و لحظه به لحظه فضاگشایی کن.]

نیست وقت مشورت، هین راه گن
چون علی تو آه اندر چاه کن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

چرا که الآن وقت مشورت کردن نیست. به هوش باش و به سوی هشپاری حضور حرکت کن؛ و اگر گله و شکایتی داری مانند حضرت علی درد دل خود را به چاه بگو و راز را فاش نکن.

شاد باش و فارغ و آمن که من
آن کنم با تو که باران، پا چمن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

فارغ: راحت و آسوده. ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم
شادمان و آسوده خاطر باش، فضاگشایی کن و بدان که من با تو همان کاری را می کنم که باران با چمن می کند
به عبارت دیگر همانطور که باران، حیات و طراوت به چمن می بخشد، خرد و برکت فضای گشوده شده به تو کمک کرده و به روح افسرده تو تازگی و طراوت می دهد.

من غمِ تو می خورم تو غمِ مَخور
بر تو من مشفق ترم از صد پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

از طریق فضای گشوده شده خداوند می گوید: من غمِ تو را می خورم و تو دیگر لازم نیست اندوهگین شوی
چراکه من از صد پدرِ مهربان برای تو مهربان تر هستم.

هان و هان این راز را با کس مگو
گرچه از تو، شه کند بسی جستجو
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴

به هوش باش، مبادا این راز تبدیل شدن به هشیاری حضور و پیشرفت‌هایت را به کسی بگویی ولو این که شاه،
من‌های ذهنی، از تو بسیار پرس‌وجو کنند، در برابر آن‌ها فقط فضا را باز کن.

گورخانه راز تو چون دل شود
آن مرادت زودتر حاصل شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۵

اگر رازت را در دل پنهان نگه‌داری و به کسی نگویی، مرادت سریع‌تر بدست می‌آید و زودتر به خداوند زنده خواهی شد.

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۶

حضرت محمد فرموده‌است: هر کس رازش را یعنی اسرار تبدیل به هشیاری حضور را پنهان کند، زودتر به مقصودش می‌رسد. حدیث: «اسْتَعِينُوا عَلَىٰ انْجَاحِ الْحَوَائِجِ بِالْكَثْمَانِ. فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مُحْسُودٌ.»
«نیازهای خود را با پوشاندن آن‌ها برآورید که هر صاحب نعمتی مورد حسادت است.»

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود
سرّ آن سرسبزی بستان شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷

به عنوان مثال، وقتی دانه‌ها مثل یک راز در زیر زمین پنهان شوند، پس از یک مدتی سبز می‌شوند، یعنی راز پنهان شدن آن‌ها در خاک سبب سرسبز شدن باغ و بوستان می‌شود؛ ولی اگر این دانه‌ها روی زمین انداخته شوند مرغ‌ها آن‌ها را می‌خورند و دیگر سبز نمی‌شوند.

زرّ و نقره گر نبودندی نهان
پرورش کی یافتندی زیر کان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۸

مثالی دیگر، اگر طلا و نقره در زیر زمین نهان نمی‌شدند، چگونه ممکن بود که درون معدن پرورش یافته و ساخته شوند؟

وعده‌ها و لطف‌های آن حکیم
کرد آن رنجور را ایمن ز بیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹

با فضاگشایی، وعده‌های صادقانه خداوند، انسان بیمار را از بیم و ترس ایمن کرد.

وعده‌ها باشد حقیقی، دلپذیر
وعده‌ها باشد مجازی تاسه‌گیر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۰

تاسه‌گیر: خفقان آور، مجازاً چیزی که پریشانی و بی‌قراری آورد.
وعده‌های حقیقی خداوند که از طرف فضای گشوده‌شده می‌آید، موجب آرامش دل شده و به نتیجه می‌رسد اما
وعده‌های دروغین من‌ذهنی مجازی بوده و موجب دل‌خوری، پریشانی و اندوه می‌گردد زیرا من‌ذهنی وعده
می‌دهد که زندگی در رسیدن به همسر، پول، خانه و چیزهای این جهانی می‌باشد اما وقتی آن‌ها را بدست
می‌آوری، متوجه می‌شوی که زندگی ندارند و درنهایت به درد ختم می‌شوند.

وَعْدَةُ أَهْلِ كَرَمٍ نَقْدُ رِوَانٍ
وَعْدَةُ نَآأَهْلِ شَدِّ رَنْجِ رِوَانٍ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱

نقد روان: گنج روان، گنجی از مسکوک رایج، گنج قارون. «وَعْدَةُ أَهْلِ كَرَمٍ» یعنی بزرگان و خداوند، «نقد روان» و رایج است یعنی در این لحظه با فضاگشایی زندگی شروع می‌شود اما وَعْدَةُ مِنْ ذَهْنِی دَرْد و «رنج روان» است یعنی انسان در این لحظه با فضابندی دچار درد می‌شود.

مَحْرَمِ أَنْ أَهْ، كَمِيَابِ اسْتِ بَس
شَبِ رَوِ و، پَنَهَانِ رَوِی كُنْ چُون عَسَسِ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۳

پنهان روی کردن: اعتقاد خود را پنهان کردن. عَسَس: داروغه، شبگرد، کسی که شب‌ها در محله‌ها می‌گردد و از منازل و اماکن مراقبت می‌کند.
محرم آهی که در راه تبدیل به هشیاری حضور می‌کشی بسیار کمیاب است بنابراین مانند داروغه، پنهانی در شب حرکت کن و به کسی نگو که روی خود کار می‌کنی و پیشرفت کرده‌ای.

سوی دریا عزم کن زین آبگیر
بحر جو و ترک این گرداب گیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۴

با فضاگشایی از این آبگیر من ذهنی، خود را به دریای یکتایی برسان. این گردابِ ذهن را رها کن و دریای
یکتایی را جست‌وجو کن.

سینه را پا ساخت، می‌رفت آن حذور
از مقام با خطر تا بحر نور
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

حذور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد. در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.
آن ماهی محتاط و دوراندیش لحظه‌به‌لحظه تقوا پیشه کرد و «سینه را پا ساخت» یعنی از طریق فضاگشایی از
سینه خود پایی درست کرد تا بتواند شنا کند و از فضای پرخطر من‌ذهنی به سوی دریای یکتایی حرکت کرد.

همچو آهو کز پی او سگ بُود
می دود تا در تنش یک رگ بُود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۶

آن ماهی هم چون آهوئی که توسط سگ شکاری تعقیب شده و تا آخرین نفس و توان خود می دود، با شتاب می رفت. [انسان در ذهن مانند آهوئی است که یک حیوان وحشی به دنبالش می دود. باید با تمام امکانات و توان خود تا جان در بدن دارد، از فضای ذهن به فضای یکتایی برود].

خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست
خواب، خود در چشم ترسنده کجاست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۷

خوابیدن انسان در ذهن به صورت خرگوشی که سگی به دنبالش باشد خطاست. چگونه ممکن است که خواب به چشم شخصی رود که سخت دچار ترس شده است؟ [یعنی اینکه در ذهن باشی و با ابزارهای ذهن کار کنی و شعر مولانا را هم بخوانی ولی فضا را باز نکنی و بینی عدمت را بکار نبری این فایده ای ندارد].

رفت آن ماهی، ره دریا گرفت
راه دور و پهنه پهنّا گرفت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۸

آن ماهی عاقل حرکت کرد، راه دریا را درپیش گرفت و پذیرفت که راه بسیار طولانی و پهنآوری را طی کند.

رنج‌ها بسیار دید و عاقبت
رفت آخر سوی امن و عافیت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۹

آن ماهی دورانیش رنج‌های بسیار زیادی را تحمل کرد و سرانجام پس از صبر و شکر و پرهیز، به فضای یکتایی که دارای امنیت و سلامتی بود، رسید.

خویشتن افگند در دریای ژرف
که نیابد حدّ آن را هیچ طرف
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۰

خود را به دریای ژرفی افکند که حد و کرانه آن بر هیچکسی مشخص نبود. [انسان می تواند به این دریای یکتایی برسد.]

پس چو صیّادان بیآوردند دام
نیم عاقل را از آن شد تلخ کام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۱

وقتی صیّادان دام آوردند، ماهی نیمه عاقل از آمدن آنها ناراحت و پریشان شد زیرا فرصت را از دست داده بود اما ماهی عاقل از آنجا رفته بود.

گفت: آه، من فُوت کردم فُرصه را
چون نگشتم همراه آن رهنما؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۲

آه: کلمه‌ایست برای نشان دادن درد و رنج و تأسّف.

ماهی نیمه عاقل با خود گفت: افسوس که فرصت را از دست دادم، چرا با آن ماهی عاقل و راهنما همراه نشدم؟

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۷) «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»
«روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم.» [انسان باید به موقع به حرف بزرگان گوش بدهد و هرچه جوان‌تر باشد به نفع اوست. اگر به سن شصت، هفتاد سالگی برسد، تمام دردهای من‌ذهنی را بکشد و بعد از آن تصمیم بگیرد، این کار درست نیست. ولی اگر در یک سنی متوجه شد، حسرت خوردن به این که چرا این اقدام رفتن با عاقلان را زودتر در پیش نگرفته‌است را باید کنار بگذارد و از آن به بعد روی خودش کار کند و بر گذشته حسرت نخورد.]

ناگهان رفت او و، لیکن چونکه رفت
می‌بایستم شدن در پی به تفت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۳

به تفت: با شتاب.

با خود گفت: آن ماهی دوراندیش ناگهان و بی‌خبر این‌جا را ترک کرد و شتابان رفت. اما من نیز وقتی دیدم او رفت باید بدنبالش با شتاب می‌رفتم. [ما هم می‌توانیم شتابان به دنبال مولانا به فضای یکتایی برویم و مرکزمان را عدم کنیم.]

بر گذشته حسرت آوردن خطاست
 باز نآید رفته، یاد آن هبّاست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۴

هَبّا: مخفّف هَبّاء به معنی گرد و غبار پراکنده. در اینجا به معنی بیهوده است.

اما بر گذشته نباید افسوس خورد و این کار، نادرست است. گذشته و فرصتی که از دست رفته دیگر باز
 نمی‌گردد و یاد کردن گذشته نیز امری بیهوده است.

با تشکر:
 تنظیم‌کننده متن: جیران
 گوینده: جیران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com